

ترجمانی دیگر از منطق الطیر

۱- مقدمه

سیمرغ به دامنش فرو دید

سی مرغ دگر چو خود بر آن دید

صد ساله بلند رفته هر یک

قافی به دهان گرفته هر یک

کار همدان چه دست بالاست

کاروند قرارگاه عنقاست

(خاقانی، صص ۸۹-۹۰)

با وجود این هنر عطار را در پرورش و پرداخت این داستان، و مهم‌تر از آن حضور و سلوک عطار با مرغان در گذر از هفت وادی عشق، با تمام وجود می‌ستاید و از وسوسه مقایسه پیر اسرار، و برداشت یا فروداشت او نسبت به سنایی یا مولانا باز می‌دارد. عطار، عطار است؛ هم شاهکار **منطق الطیر** او جاوید و بی‌نظیر است و هم شاهباز وجود او.

سیری بر نسخه‌های خطی، چاپی، و شرح‌های نگاشته شده بر این کتاب ارجمند، از حوصله بحث ما خارج است؛ اما نگاهی گذرا بر مهم‌ترین چاپ‌ها و شرح‌های اخیر - که در این نوشتار نیز به بسیاری از آنها استناد خواهیم کرد - می‌تواند برای خواننده نیز مفید واقع شود:

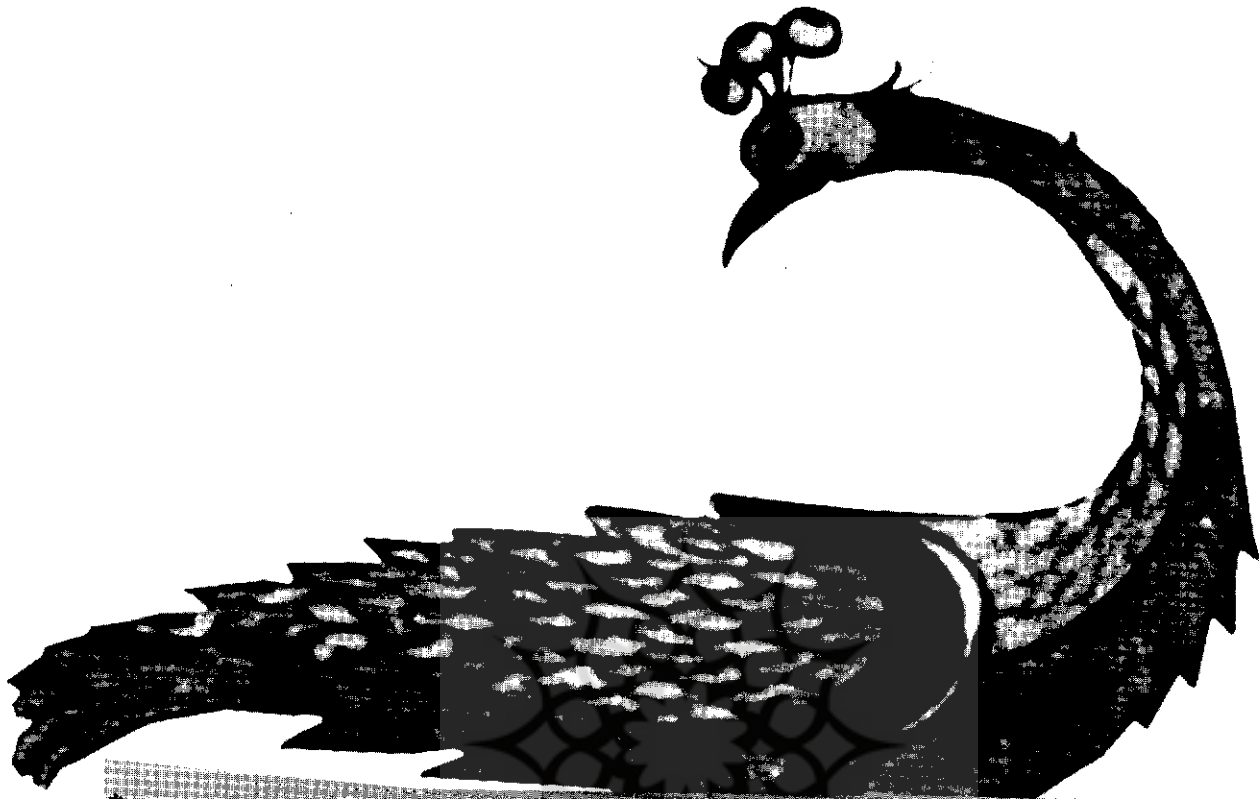
- چاپ نسخه فارسی به همت گارسن دو تاسی (Garcin de Tassy)

شیخ فریدالدین از شاخص‌ترین چهره‌های ادبیات عرفانی فارسی ایران است که اگرچه وی را حلقه پیوندی میان دو قطب شعر عرفانی ما - سنایی و مولوی - خوانده‌اند؛ اما سلوک باطنی، اندیشه، زبان و طرز بیان او، چهره‌ای متمایز و بی‌مانند از او ساخته است. تعدد و تنوع آثار عطار، هرگز از درخشش و برق خیره‌کننده منظومه شگرف و شگفت مقامات طیور (**منطق الطیر**) وی نکاسته است. جهان خلوت گزیده در گوشه‌ای از نیشابور، با بهره‌گیری از سادگی بیان در طرح رموز دقیق و دقایق رمزی سلوک به سوی سیمرغ آفرینش و زبان تمثیلی و شیرین به حالات حکایات، رمان منظوم یا منظومه روایی بی‌نظیری آفریده که با نظم و نظام‌مندی تمام، سیر مرغان حق جو را از طلب تا فنای در سیمرغ به تصویر می‌کشد.

هرچند نگارنده - بر خلاف دیدگاه مشهور^۱ - عطار را آفریدگار جناس بی‌مانند میان **سیمرغ** و **سی مرغ** نمی‌داند، و کاربرد زیبایی آن را پیش از وی در ابیات زیر از منظومه **تحفه العراقرین** که خاقانی در صفت راه همدان و کوه الوند آسروده، یافته است:

بیخس به نشیب کرده آهنگ

زان سوی سمک هزار فرسنگ



۲- طرح مسئله

عطار، در مقدمه مقامات طيور خود (فی التوحید باری تعالی)، با استمداد از تلمیحات و اشاره دقیق به قصص قرآن و داستان انبیاء از قدرت خداوند سخن گفته است؛ نوح، ابراهیم، اسماعیل، یعقوب، یوسف، ایوب، یونس، موسی، ... از جمله پیامبرانی هستند که عطار با استفاده از زنجیره تلمیحی (اشاره به اجزای هر داستان)، یگانه قدرت هستی را ستوده است. داستان اصحاب کهف، یکی از این داستان‌هاست که در دو بیت زیر مورد اشاره قرار گرفته است:

گه سگی را ره دهد در پیشگاه

گه کند از گربه‌ای مکشوف راه

چون سگی را مرد آن قربت کند

شیرمردی را به سگ نسبت کند

(عطار نیشابوری، ۱۳۶۸، ص ۶)

۱-۲ دیدگاه شارحان:

عموم شارحان، «سگ» در بیت اول را همان سگ اصحاب کهف دانسته‌اند. «گربه» در مصراع دوم همین بیت به دو صورت زیر شرح شده

سال ۱۸۵۷ میلادی در پاریس.

- چاپ نسخه‌ای با مقدمه میرزا حسین خان، ملقب به ذکاءالملک و متخلص به فروغی در سال ۱۳۱۹ قمری در تهران.

- چاپ نسخه متعلق به کتابخانه شیخ‌الله بخش، در سال ۱۹۴۶ میلادی در لاهور.

- تصحیح دکتر محمدجواد مشکور، ۱۳۳۷ ش، تبریز.

- تصحیح دکتر سید صادق گوهرین، ۱۳۴۲ ش، تهران.

- تصحیح دکتر احمد رنجبر، ۱۳۶۶ ش، تهران.

- چاپ **منطق الطیر** با مقدمه و تصحیح و تحشیه محمد روشن،

چاپ دوم، ۱۳۷۴، تهران.

- **مقابله و تصحیح منطق الطیر**، به اهتمام دکتر احمد خاتمی، ۱۳۷۴،

تهران.

- **شرح کامل منطق الطیر**، اصغر برزی، ۱۳۷۴، بناب.

- **تصحیح و شرح و گزارش منطق الطیر** از دکتر رضا انزابی نژاد

و دکتر سعید قره بگلو، ۱۳۷۹، تهران.

- **منطق الطیر**؛ مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر محمدرضا

شفیعی کلکنی، ۱۳۸۳، تهران.

- و شرح گزیده‌هایی از: دکتر رضا اشرف زاده، دکتر سیروس شمیسا،

و دکتر کامل احمد نژاد و دکتر فاطمه صنعتی نیا.

است:

است و عطار همچنان از فضای تلمیحی داستان جوانمردان و یاران کهف، خارج نشده است. بدین ترتیب نگارنده، «ی» در کلمه «شیرمردی» را یای حاصل مصدری می‌داند، نه یای نکره.

شیرمردی در این بیت، درست معادلی برای واژه «فتی» در آیات دهم و سیزدهم سوره کهف است؛ یعنی خداوند، اصحاب کهف را اعم از جوانان و سگ - «جوانمردان» خوانده است و در این نگاه تأویل گرایانه عطار و برخی دیگر از صاحبان ذوق، یعنی: نسبت شیرمردی به سگ دادن و او را نیز در زمره آنان خواندن. اثبات این دیدگاه نیازمند بحث گسترده‌تری است که در بخش دیگری از سخن بدان می‌پردازیم.

۳- اثبات دیدگاه نگارنده

۳-۱- نگاهی به قرآن و تفاسیر

صریح‌ترین اشاره به قصه اصحاب کهف، در آیات نهم تا بیست و پنج سوره کهف دیده می‌شود. از جمله آیاتی که در این مقاله بارها بدان اشاره و استناد خواهیم کرد، آیات زیر است:

إِذْ أَوْى الْفِتْيَةَ إِلَى الْكَهْفِ فَعَالُوا رَبَّنَا إِنَّا مِن لَّدُنْكَ رَحْمَةً... (کهف - ۱۰)

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ... (کهف - ۱۳)

... وَكَلَّمْنَاهُمْ بِأَسْوَاطٍ ذُرَّاعِيَةٍ بِالْوَصِيدِ... (کهف - ۱۸)
سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَتَأْمِينُهُمْ كَلْبُهُمْ... (کهف - ۲۲)

نگاهی به ترجمه و تفسیر این آیات می‌تواند برای خواننده راهگشا باشد. محمدین جریر طبری در ترجمه آیات دهم و سیزدهم می‌نویسد:

آن وقت که آراسته ایستید آن جوانکان^۴ سوی غار گفتند: ای بار خدای ما، بده ما را از نزدیک خود رحمتی و نعمتی، و باری ما را بر دین خویش و بر ساز ما را از کارها صلاحی. (طبری، ص ۹۲۰)

ما بر خوانیم بر تو خبر ایشان به راستی، که ایشان جوانان بودند بگرویدند به آفریدگارشان و بیفزودیم ایشان را به راه راست. (همان جا، همان صفحه)

و در شرح داستان آنان نوشته است: «و این اصحاب کهف جوانمردان بودند بدان شهر اندر، که مر خدای را بشناختند. و ایشان شش تن بودند و خدای مر ایشان را جوامرد خواند از بهر آن که دل با وی یکی کردند... آن شبان با ایشان برفت. و چون شبان برفت، سگی بود شبان را، آن سگ نیز برفت. پس مردمان گفتند این سگ را باز گردانید که چون علامتی است او با ما. هر چند جهد کردند و زدند، سگ باز نگشت. پس سگ را با شاخ درختی بیستند. سگ با ایشان به سخن آمد و گفت: من نیز هم بدان خدای که شما گرویده‌اید، گرویده‌ام. مرا از خویشتن باز منارید. چون ایشان این سخن بشنیدند عجب داشتند و مرا و با خویشتن بردند، و روی بدان کهف نهادند و ایشان را خدای عز و جل بستود و ایشان را جوامرد خواند و اندر همه قرآن خدای عز و جل مر ابراهیم را جوامرد

اشاره به قصه اخی فرج زنجانی، صوفی مشهور قرن پنجم که در **نفحات الانس** به این شرح آمده است: «گویند وی را گربه‌ای بوده است... روزی خادم مطبخ قدری شیر در دیگ کرده بود که برای اصحاب شیر یزد. ماری سیاه در دیگ افتاد. آن گربه آن را دید. گرد دیگ می‌گشت و بانگ می‌کرد و اضطراب می‌نمود. خادم چون از آن معنی غافل بود وی را زجر می‌کرد و دور می‌انداخت. چون خادم به هیچ نوع متنبه نگشت، گربه خود را در دیگ انداخت و بمرد. چون شیر برنج را بریختند، ماری سیاه از آن جا ظاهر شد. شیخ فرمود که آن گربه خود را فدای درویشان کرد. وی را در قبری کنید و زیارتی کنید...» (همان جا، ص ۲۷۲)

اشاره به گربه‌ای است که روزگاری ناگاه در مجلس دقیانوس پرید. دقیانوس از افتادن گربه‌ای ترسید و این سبب هدایت اصحاب کهف گردید و با خویش گفتند: کسی که از گربه‌ای بیم داشته باشد، کی شایسته خدایی باشد. (اشرف زاده، ۱۳۷۴، ص ۱۱۱/ برزی، ۱۳۷۴، ص ۳۴/ انزایی نژاد و قره بگلو، ص ۲۰۶/ شفیع کدکنی، ص ۴۵۴)

«سگ» در مصراع اول بیت دوم را نیز همه شارحان، «سگ اصحاب کهف» دانسته‌اند؛ اما همچنان درباره مصراع دوم این بیت نیز دو دیدگاه وجود دارد:

اشاره به دحیه کلبی منسوب به بنی کلب، از اصحاب خاص رسول خدا که در سال ۴۵ هجری قمری درگذشت. (اشرف زاده، ۱۳۷۴، ص ۱۱۲/ برزی، ۱۳۷۴، ص ۳۴)

اشاره به بلعم پسر باعورا، که گویند: زاهد مستجاب الدعوه‌ای بود که سال‌ها خدای را پرستید، اما یک بار از نفس فرمان برد و دست به دعا برداشت و از خداوند خواست تا موسی و قومش به شهر آنها وارد نشوند، و آنها در تبه سرگردان شدند. در نتیجه به صورت سگی مسخ شد. در **کشف الاسرار** (۲۷۱:۳) در تفسیر آیه **مَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ...** (اعراف - ۱۷۶) آمده: «روز رستاخیز... فرمان آید... بلعم باعورا را بیارید... و غاشیه سگی در صورت او درکشید، و سگ اصحاب کهف را بیارید... و در کوکبه نواختگان او را به درجات رسانید.» (انزایی نژاد و قره بگلو، ۱۳۷۴، ص ۲۰۶)

شفیعی کدکنی درباره این بیت چنین نوشته است: «یعنی وقتی سگی را چنان منزلت و قربی دهد که یار اصحاب کهف شود، آن سگ را منتسب به شیرمرد بودن می‌کند، یعنی از سگ بودن به در می‌آورد و او را شیرمردی (در ردیف شیرمردان اصحاب) می‌دهد.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳، ص ۴۵۵)

۲-۲ دیدگاه نگارنده:

به نظر من نیز، داستان گربه‌ای که خود را در مجلس دقیانوس انداخت، منطقی‌تر و با موضوع طرح شده در این دو بیت سازگارتر است؛ اما به نظر می‌رسد واژه «سگ» در مصراع دوم، اسم جنس و در معنی عام «سگ» نیست؛ بلکه همچنان منظور همان «سگ اصحاب کهف»

خواندست و دیگر این جوانمردان را و گفت: **إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى**، «همان جا، صص ۹۴۰-۹۴۲»

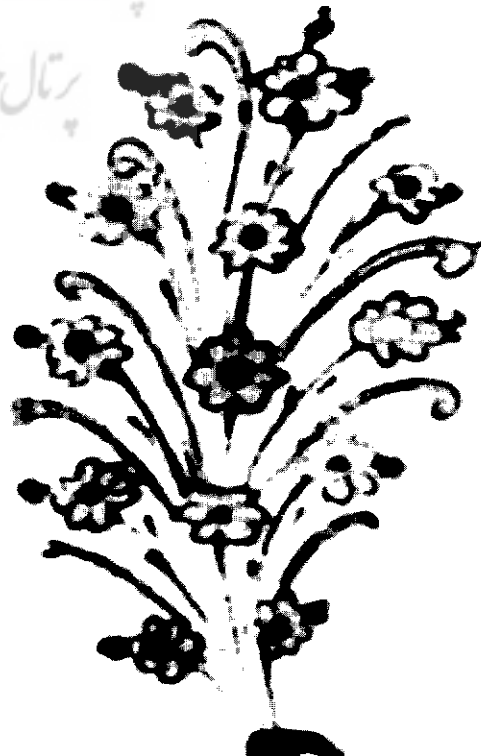
در تفسیر **تاج التراجیم** آمده است: «... پس رفتند و قصد کوهی کردند، به سگی بگذشتند، آن سگ از عقب ایشان در ایستاد وی را براندند، باز آمد تا چند بار چنان کردند، سگ با ایشان به سخن آمد و گفت: از من نترسید که من دوستان خدا را دوست دارم، شما بخسبید تا من شما را حراست کنم. ابن عباس گوید که ایشان هفت تن بودند که از دقیانوس بگریختند، به شبانی بگذشتند، سگی ایشان را متابعت کرد بر دین ایشان، آنگاه رفتند در کهف.» (اسفرینی، ص ۱۳۰۱)

از نوبت اول تفسیر **کشف الاسرار**، ترجمه آیات دهم و سیزدهم را می خوانیم:

– آنگاه که باز شد آن جوانی چند با آن کهف و گفتند خداوند ما، ببخش ما را از نزدیک خویش بخشایشی و بساز کار ما را به راستی و نیکویی و صواب. (میبدی، ص ۶۴۰)

– ما بر تو خوانیم قصه ایشان و خبر ایشان بر راستی. ایشان جوانی چند بودند، بگریبند به خداوند خویش، و ایشان را راست راهی فرودیم. (همان جا، ص ۶۵۴)

در نوبت دوم از این تفسیر، درباره عدد اصحاب کهف چنین نوشته شده است: «ابن عباس گفت دو مرد آمدند از ترسایان نجران از دانشمندان ایشان بر مصطفی (ع)، نام ایشان سید و عاقب، رسول خدای از ایشان پرسید که عدد اصحاب الکهف چند بود؟ سید گفت: سه مرد بودند چهارم ایشان سگ ایشان، و این سید از ترسایان یعقوبی بود. و عاقب گفت: پنج بودند، ششم ایشان سگ ایشان، و این عاقب نسطوری بود، و مسلمانان گفتند: هفت تن مرد بودند و هشتم ایشان سگ ایشان.»



رب العالمین از قول ترسایان حکایت باز کرد و بر عقب گفت: «**رَجْمًا بِالْغَيْبِ**» **أَي قَدْفًا بِالظَّنِّ مِنْ غَيْرِ يَقِين**. آنچه می گویند، به ظن می گویند از پوشیدگی نه از یقین. این دلیل است که رب العزه قول مسلمانان در آنچه گفتند: «**سبعه**» راست کرد و بیسندید که اگر سبعة همچون خمسه و ثلاثه بودی، «**رَجْمًا بِالْغَيْبِ**» به آخر گفتی. پس گفت: **تَأْمِنُهُمْ كَلْبُهُمْ**» (همان جا، ص ۶۶۷)

در نوبت سوم از این تفسیر گرانقدر می خوانیم: «ابنت شرف بزرگوار و کرامت تمام و نواخت بی نهایت که رب العالمین بر اصحاب کهف نهاد که ایشان را جوانمردان خواند گفت: «**إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ**». با ایشان همان کرامت کرد که با خلیل خویش ابراهیم (ع) که او را جوانمرد خواند: «**قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ**» و یوشع بن نون را گفت: «**وَأُذِّقَ قَالَ مُوسَى لِفَتْيَةٍ**» و یوسف صدیق را گفت: «**تَرَاوَدُّ فَتْيَاهَا**»... (همان جا، ص ۶۶۸) نیز ذیل آیه «**وَ كَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ**» آمده است: «... آن سگک بر پی ایشان افتاد که شما مهمانان عزیزید و مهمان عزیز طفیلی بر تابد، آن سگک در موافقت گامکی چند برداشت، تا به قیامت مؤمنان در قرآن قصه وی می خوانند و او را جلوه می کنند که: **وَ كَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ**، پس چه گویی کسی که همه عمر خویش در صحبت اولیاء به سر آرد و در موافقت ایشان قدم باز پس نهد، گویی در قیامت الله تعالی او را از ایشان جدا کند؟ کلاً و لماً، پاکست و بی عیب آن خداوندی که آن کند که خود خواهد. بلعام را که اسم اعظم دانست و از عرش تا ثری بدید سگ خواند و از درگاه خود راند و با سگ اصحاب الکهف آن همه کرامت کند که بادوستان خود فرا راه دارد...»^۵ (همان جا، ص ۶۷۱)

ترجمه این دو آیه، از تفسیر **ارزشمند روض الجنان** نیز خوانندی است:

– چون باز شدند جوانمردان با غار، گفتند: بار خدای ما بده از نزد خود رحمتی و بساز برای ما از کار خود صلاحی. (خزاعی نیشابوری، ۱۳۶۷، ص ۳۰۵)

– ما بگوییم بر تو خبر ایشان به درستی، ایشان جوانمردانی بودند که ایمان آوردند به خدا و بیفزودیم ما ایشان را لطف. (همان جا، ص ۳۰۶) قصه اصحاب کهف در این تفسیر به نقل از عبدالله ابن عباس، و نظیر گفته صاحب **تفسیر تاج التراجیم** نقل، و در اینجا نیز از به آواز آمدن و سخن گفتن سگ با جوانمردان یاد شده است. (همان جا، ص ۳۱۶)

آنچه از توجه به تفاسیر یاد شده و به ویژه تأمل در آیات مورد نظر می توان دریافت، در سه نکته زیر خلاصه می شود:

۱-۱-۳ «فتیه» که جمع «فتی» است، به شکل «جوانمرد» ترجمه شده است.

۲-۱-۳ موافقت و همراهی سگ با این جوانان، و همچنین سخن گفتن وی – اگر این سخن گفتن را بپذیریم – می تواند سببی برای تأویل زیبایی جمع میان جوانان و سگ، در کلمه «فتیه» یا جوانمردان باشد.

بدین ترتیب در نگاهی هنرمندانه و تأویل‌گرایانه، «إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ» یعنی: آن‌گاه که جوانمردان - هم جوانمردان خداجو و هم سگ آنان - به سوی غار پناه آوردند. در این صورت شیرمردی یا جوانمردی، به سگ نیز «نسبت» داده شده است.

۳-۱-۳ ضمیر «هُم» در آیه بیست و دوم از این سوره بسیار قابل توجه و تأمل است. بار دیگر این آیه را می‌خوانیم:
 سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ...
 مرجع ضمیر متصل «هُم»، همان جوانمردان اصحاب کهف است. اگرچه در این آیه به نظر می‌رسد که جوانان از سگ جدا شده‌اند، اما ضمیر «هُم»، دوباره وی را در زمره آنان قرار می‌دهد؛ یعنی: آنان سه تن بودند، چهارم «آنان» سگ ایشان بود و می‌گویند پنج تن بودند، ششم «آنان»...
 این موضوع نیز می‌تواند دلیلی برای نسبت جوانمردی به سگ آنان به شمار رود.

تلمیح بسیار زیبایی جوانمردان کهف را می‌سازد. نمونه‌های متعددی از این هنرآفرینی را در شعر خاقانی ببینید:

- بر در کهف شیرمردان باش
- کرده چون سگ بر آسمان خلوت
- خاک آن ره که سگ کوی تو بگذشت براو
- شیرمردان را از نافه آهو کم نیست
- شیرمردان به حریمش سگ کهفند همه
- اینست شیران که مدد ز آتش هیجا بینند
- دبستان از سرزانوست خاص آن شیرمردی را
- که چون سگ درسی زانوشاند شیرمردانش
- شیرمردان از شبستان گر نشان آورده‌اند
- من سگ کهفم نشان از آستان آورده‌ام
- در کهف نیاز شیرمردان
- جان را سگ آستان ببینم
- کو خرابات کهف شیر دلان
- تا سگ آستان نشین باشم

۲-۳-۲ تقابل شیر و سگ در ادب فارسی

چرا عطار در بیت مورد نظر ما به جای جوانمردی از «شیرمردی» استفاده کرده است؟ این سؤال ممکن است برای هر خواننده‌ای پیش بیاید. پاسخ این پرسش را می‌توان در نگاهی به نمونه‌هایی از شعر فارسی و دیدن تقابل زیبای میان «شیر» و «سگ» دریافت:

- پیل را خر شمر آن گه که کشد بار کسی
 شیر را سگ شمر آن گه که خورد مرداری
 (سیف فرغانی)

- خصم چون سگ در پس زانو بنشست
 کو چو شیر سیستان آمد به رزم
 (خاقانی شروانی)

- هم نکند صید چنان آهوئی
 گر سگ ما شیر شکاری بود
 (اوحدی مراغه‌ای)

- آلوده گشت چشمه به یوز پلید سگ
 ای شیر! تشنه میر که آبشخوری نماند
 (ملک الشعراى بهار)

در نمونه‌هایی از شعر فارسی، آن‌گاه که آفرینش این تقابل زیبای میان سگ و شیر با تلمیحی به داستان اصحاب کهف همراه می‌شود، واژه «شیر» به «شیرمرد» بدل می‌شود. در این صورت کلمه «شیرمرد» از سویی با «سگ» تقابل پیدا می‌کند، و از سوی دیگر با همین واژه،

۳-۳-۳ نگاهی به گلستان سعدی

«سگ اصحاب کهف»، یادآور قطعه مشهور زیر از گلستان است:
 با بدان یار گشت همسر لوط
 خاندان نبوتش گم شد
 سگ اصحاب کهف روزی چند

پی نیکان گرفت و مردم شد
 (سعدی، ۱۳۷۷، ص ۶۲)
 دکتر خطیب رهبر در شرح خود نوشته است: ... در بعضی نسخ به جای مصراع نخستین، «پسر نوح با بدان بنشست» دیده می‌شود که بر متن مزیت دارد. ... معنی بیت: سگ اصحاب کهف به مصاحبت این نیکان خداپرست، درنده خوبی بگذاشت و آدمی خوی شد. (سعدی، ۱۳۶۸، ص ۶۲)

تعبیر دکتر یوسفی نیز نزدیک به همین است: ... سگ اصحاب کهف بر اثر آن که چند روز به دنبال نیکمردان راه افتاد و همراه آنان بود، خوی حیوانی رها کرد و آدمی خوی شد. گونه در قطعه‌ای با عنوان «چهار حیوان خوشبخت» گفته است: ... سومی، سگ اصحاب کهف است که همراه خداوندگار خود راه غار در پیش گرفت و در کنار خفتگان هفتگانه به خواب گران رفت. (سعدی، ۱۳۷۷، ص ۲۴۸)

در هر دو شرح یاد شده، علت مردم خواندن سگ اصحاب کهف به وضوح بیان نشده است. به نظر نگارنده این نوشتار، از دو تأویل زیبای برگرفته از آیه دهم و سیزدهم سوره کهف (نسبت جوانمردی به سگ در آیه: اِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ... و بازگشت ضمیر «هُم» در آیه «سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ...») به خوبی می‌توان در شرح قطعه یاد شده از سعدی بهره برد؛ در عین حال این قطعه سعدی خود تأییدی برای شعر

عطار نیز به شمار می‌رود.

جوامرمان (نسخه صوتی).

۵- عطار در تذکرة الاولیاء همراهی سگ با اصحاب کهف و در زمره ایشان قرار گرفتن

را آورده است:

«نقل است که جمال موصلی رحمة الله علیه خون خورد و جان کند و مال و جاه بذل کرد تا در محاذات جوار روضه خواجه انبیا علیه الصلوة والسلام یک گورگاه جای یافت. آن گاه وصیت کرد که: بر گورم نویسند: وَ كَلِمُهُمْ بِأَسِطٍ ذُرْعِيَّةٍ بِالْوَصِيدِ. خداوند! سگی چند قدم بر اثر دوستان تو زد، او را در کار ایشان کردی. من نیز دعوی دوستی دوستان تو کنم و خود را بر فتراک ایشان می‌بندم و مشتعل سخن ایشان می‌شوم و باز می‌رسانم...» (عطار نیشابوری، ۱۳۷۳، صص ۱۰-۹)

۴- نتیجه سخن

عطار با آگاهی از امکان تأویل ذوقی در آیات مربوط به داستان اصحاب کهف در قرآن مجید، و آشنایی با کاربرد زیبایی واژه «شیر مرد» در معنی «فتی»، و تقابل و تلمیح همزمان با واژه «سگ» در شعر شاعران متقدمی چون خاقانی، هوشیارانه توانایی خود را در تکمیل دایره تلمیحی اصحاب کهف در ابیات مورد نظرمان نشان داده است.

با این وجود، نگارنده با احترام تمام نسبت به نظر شارحان ارجمند، و بدون اینکه ادعای هیچ کشف و شهودی داشته باشد، نظر خود را درباره بیت زیر، دیدگاهی ذیل دیدگاه‌ها، تفسیری دیگر از زبان عطار، و با ترجمانی دیگر از منطق الطیر (زبان مرغان) می‌پندارد:

منابع:

- ۱- اسقرائی، ابوالمظفر شاهفور بن طاهر بن محمد: تاج التراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم، تصحیح نجیب مایل هروی- علی اکبر الهی خراسانی، چاپ اول، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۵.
- ۲- اشرف زاده، رضا: شرح گزیده منطق الطیر، چاپ دوم، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۷۴.
- ۳- برزی، اصغر: شرح کامل منطق الطیر، چاپ دوم، انتشارات اعظم بناب، بناب، ۱۳۷۴.
- ۴- خاقانی شروانی، افضل الدین بدیل ابن علی: دیوان، چاپ چهارم، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۷۳.
- ۵- _____: مثنوی تحفه العراقرین، حواشی و تعلیقات دکتر بحیی قریب، چاپ دوم، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، تهران، ۱۳۵۷.
- ۶- الخزاعی النیشابوری، حسین ابن علی ابن محمد ابن احمد: روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، به کوشش و تصحیح دکتر محمد جعفر باحقی- دکتر محمد مهدی ناصح، جلد ۱۲، چاپ ۲، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۷.
- ۷- سعدی شیرازی، مصلح ابن عبدالله: گلستان سعدی، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، چاپ پنجم، انتشارات صفی علیشاه، تهران، ۱۳۶۸.
- ۸- _____: گلستان سعدی، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، چاپ پنجم، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۷.
- ۹- طبری، محمد ابن جریر: ترجمه تفسیر طبری، به تصحیح و اهتمام حبیب یغمایی، مجلد سوم از هفت جلد، چاپ ۲، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۰.
- ۱۰- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد: تذکرة الاولیاء، چاپ دوم، انتشارات بهزاد، بی جا، ۱۳۷۳.
- ۱۱- _____: منطق الطیر، به اهتمام و تصحیح سیدصادق گوهرین، چاپ ششم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸.
- ۱۲- _____: منطق الطیر، تصحیح و گزارش از دکتر رضائزایی نژاد و سعید قره بگلو، چاپ اول، جامی، تهران، ۱۳۷۹.
- ۱۳- _____: منطق الطیر، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ اول، سخن، تهران، ۱۳۸۳.
- ۱۴- غلامرضایی، محمد: «بیتی از منطق الطیر»، نامواره محمود افشار، جلد چهارم، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران، ۱۳۶۷.
- ۱۵- قرآن کریم، ترجمه محیی‌الدین الهی قمشه‌ای، چاپ اول، انتشارات پیام آزادی، تهران، ۱۳۷۳.
- ۱۶- میندی، ابوالفضل رشیدالدین: کشف الاسرار و عدّه الابرار، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، جلد پنجم، چاپ سوم، موسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۱.



چون سگی را مرد آن قربت کند

شیر مردی را به سگ نسبت کند

پانویس‌ها:

* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه رازی

۱- سخن بر سر سفر مرغان به سوی سیمرغ نیست که بتوان از آن آثاری پیش از عطار مانند رساله الطیر ابن سینا، رساله الطیر احمد غزالی، اشارت عین القضاة، سهروردی و کتاب کليلة و دمنه یاد کرد که هر کدام به نوعی به این موضوع پرداخته باشند؛ بلکه سخن بر سر آفرین جناس میان «سی مرغ و سیمرغ» است که خلاصه و عصاره تمام منظومه منطق الطیر است. این جناس آفریده خود عطار نیست و چنانکه در متن مقاله نیز اشاره شد، در شعر خاقانی نیز دیده می‌شود.

۲- کوهی که آن را همان کوه قاف و مسکن سیمرغ پنداشته‌اند.

۳- دریافت بیشتر در مقاله‌ای از دکتر محمد غلامرضایی، با عنوان «بیتی از منطق الطیر» به چاپ رسیده بود. ر.ک: محمد غلامرضایی، ۱۳۶۷، صص ۲۳۲۰-۲۳۱۶.

۴- سه نسخه بدل این واژه چنین است: جوامرمان (نسخه خ)، جوامرمان (نسخه فا)،